



حق حق حق

بسم الله الرحمن الرحيم

در لطیفه مجید هم کتاب لطائف اشرفی حضرت سید محمد اشرف بهائیکه قدس سره شرح
اصطلاحات و اسرار و فیه که بالفاظ ظاهر سفته - نوشته اند نقل آن کرده می آید تا تطبیق
لغات شعر بر وفق عبارات مفصلا کرده بموقف مقصد بخت برسد بالنبی و آله الارشاد -

الف کلیسا عالم حیوانی را گویند جلیلیا عالم طبایع را گویند نرسا معانی و مخالفات را گویند
و فقیهه دقیق در رقیق باشد لقا محشوق است چنانکه عاشق را یقین حاصل گردد که اوست و فت
عنایت ازلی را گویند بیواسطه عمل خیر و اجتناب از شر شب بیدار نهایت الوان را گویند که سودا عظم است
نما عشرت یافتن را گویند چشم شهلا ظاهر کردن احوال و کرامات و علوم مرتبه سالک است و غیره
و شهرت ازین مقام خیزد و این از مکر و استدراج خالی کم باشد - محب صاحب محبت است
گویند عام تر از آنکه طلب مقارن آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد محبوب
حق تعالی را گویند و وقتی که مستغنی از دوستی داند او را مطلقا بی قیدی طلب جستن حق را
گویند عام از آنکه دوست دارند یا نه بیشتر از عبدیت و محبودیت بود طالب جویند حق است
از راه عبودیت و محمدت کمال نه از روی دوستی مطلوب حق است و فقیه جوینده عام تر از آن باشد
که بدوستی منسوب بود و فریب استدراج الهی را گویند حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق
باز دارد و بنوعی از انواع از محبت عاشق نقاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد و بحکم
ارادت معشوق طلب نفس با حق تعالی و سرور دل در آن شراب غلبات عشق بود با وجود اعمالی که
مستوجب بلائ است باشد درین اهل کمال را بود که انحصار اند در نهایت سلوک است خواب
استغراق بود و نظر داشتن بر استغراق خود گویا پیر و ریش دل است و در تجلیات شب عالم غیبت بود

قبل عالم جسموت درین عالم خطی است مدت میان وجود و قبل میان خلق و امر قبل میان
 عالم ربوبیت و عبودیت مطرب آگاهنده بود لب کلام را گویند غیب اقتضای ملاحظه و لذت عالم
 بود شباب سرعت سیر بود به شعور از معرفت و تعلق مقامات و این هر چه بحکم جذب و بحکم سلوک
 و اعمال در ریاضات و تصفیه پاک بود سخن خوب اشارت واضح در ماده و غیر ماده خواب فنای اختیاری بود
 محبت دوستی بود به سببی و علاقه و به محرک بحق سبحانه و تعالی ملاحظت به نهایتی کمالات الهی بود که
 هیچکس به نهایت آن نرسد تا مطلق نشود ظرفیت ظهور انوار است از حضرت الهی در ماده شوخی
 کثرت التفات بود غارت جذب الهی بود دوست شیفه محبت الهی بود قاست سزاوار پرستش
 بود که جزئی را این سزاوار نیست چشم مست سر کردن الهی بود بر تقصیر و خورده که از سالک در وجود
 آید و جز او چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود عشرت لذت است با حق سبحانه و شعور آگاهی از
 لذت خرابات خرابی بود بهت مقصود و مطلوب بود عبادت اجتهاد سالک بود زکوة ترک ایشار
 بود و تصفیه هم طامات معارف بود و شست صفت قدرت بود انگشت صفت احاطت بود و شکست
 بیست عالم است بر صفت ربوبیت محنت الم بود که از سبب معشوق بغاشق رسد اختیاری و غیر
 اختیاری را حجت وجود امری بود که موافق ارادت دل باشد و رویت عدم قدرت از اوای
 عبودیت که آنحضرت سعادت خواند ازلی شقاوت زندان ازلی منیت مقام انینیت بود (دخ) حج سلوک
 الی الله بود تا راجع سلب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی رنج وجود امری را
 گویند (دخ) قدرح وقت را گویند صلح قبول اعمال و عبادت و وسایط قرب جمیع طلوع وقت
 و احوال بود که برضای ارادت دل بود (دخ) ریخ تجلیات محض را گویند زنج محل لذات
 زبان تلخ امری را گویند که موافق طبع سالک نباشد سبب رنج عدم لذت از مشاهده چاه رنج مشکلات
 امر از مشاهده (دوال) ساعد صفت قدر و قوت را گویند قدم استوار الهی بود و خدا حالتی باشد که بعد

خلاق ظاهر گردد باعث طلب بود فریاد ذکر هر را گویند و در حالتی بود که از محبت طاری شود که حالت
 حمل آن نبود و محب را شایسته تخیل حق باشد عجب مقام جمع را گویند که در مد اعراض از زیادتى و
 فضولى بود بآیه و مقام شستن مویات را گویند در این مهربان یا اصل خود است یا وجود علم و
 آگاهی از یافت لذت و دریافت مقصد سیر جنبه الهی بود که گاه سلوک بر و مقدم بود یا عکس
 مگر غرور و اودن معشوق است عاشق را گاه بطریق لطف و موافقت گاه بطریق قهر و مخالفت
 جور باز داشتن سالک بود از عروج امیر ارادت الهی سالک جاری داشتن است بر سالک
 تنگبر به نیازی است از اعمال سالک را شهر وجود مطلق بود و در مطاوعت بود یا صفت الهی را
 گویند که هرگز نسبت کافی موجودات را هیچ رسم موافق تر از این نیست سالک را چه کلمه توحید
 و ایر است غمگ از صفت رحمانی بود که شمولی و عمولی دارد غم خوار صفت رحیمی حق بود که خصوصیت
 دارد و دل از صفت باسطی را گویند سرور و محبت در دل و گیر صفت فایضی بود باندوه و محنت
 در دل سیر صفت ارادت الهی بود و در هدایت سلوک بود و خمار رجبت از مقام
 وصول بقهریه بطریق انقطاع شب قدر تقار سالک بود در عین استیلاک بود حق تعالی
 کفر تاریکی عالم و تفرقه بود و در عالم انسانی کافر صاحب اعمال تاثیر مقام خمر و بهر
 مقام علم گلزار مقام کشف اسرار مطلقا بهر چه اطلاق کنند آن اضافت کرده باشد
 و آن یا خوانند آبر حجابی که سبب وصول بود و حصول شود بواسطه اجتهاد که بنمایند
 جویدار مجازی عبودیت بود ناله زار جستن محبت ناله زهر الطاف محبوب محب را
 گویند گوهر سخن اشارت واضح باشد سخن چون گوهر اشارت مدر که کثرت دریافت
 اسرار و دام بود حضور مقام وحدت بود شرف انیت را گویند قطار عبارت
 تر ریاضت بود گوهر معانی و صفات را گویند صبر قهر و مجبوری بود بتقدیر الهی

کبر تسلط صفات قهر را گویند بر عاشق زناز قوت و اودن معشوق است عاشق را در اهرام
 ترکناز جز به آتی و تکیه مسلوک مقدم باشد و بر محبت و مجاهده بسیار کاری کشاده نشود
 ناگاه جذب و در رسد و در او را قبول کند و باقی احوال او تمام کند بقصد رساندن
 ناز قوت و اراوت معشوق است عاشق را روز تالیع انوار نور و مقام تفرقه نماز
 مطاوعت خط سبز عالم برنخ (س) مجلس ایات و اوقات حضور حق باشد تا قوت حسن
 یاد کردن و ذکر مفت تمام تفرقه بود و نرسد نتیجه عالم را گویند که در دل پیدا شود چشم نرسد
 سر احوال و کمالات معلوم مرتبه سالک چه از خود که مردم او را ندانند که ولی است ولیکن
 او در خود نداند که ولی است و ولایت خود را نداند ولیکن او را ندانند و این دو قدم از یک
 جنس بود در شش (عیش و دوام حضور است و فراغت آن بنامی قلالتش معاشر و مباشر
 اعمال است چنانکه اقتضای احوال است او با شش ترک هم و ثواب است هم از معصیت
 هم از عبادت در غلبه محبت و شش صفت کبر یا حق را گویند عالم ازل و محل
 تکثر اسماء و بنا گوشن دقیق را گویند (ع) شمع نور ابد بود سماج مجلس را گویند
 قطع ترک الم (د) لطف پرورش عاشق را گویند زلف منیت هویت را گویند
 تاب زلف اسرار الهی بود و هیچ زلف اشکال الهی بود و رقت طلب معشوق مر عاشق را
 گویند علف شهوات نفس است و هر چه در آن نفس را حطی بود و رقت عشق محبت مفرط را
 گویند معشوق حق تعالی بود و تکیه طالب بجد تمام جوید از انجبت که مستحق دوستی است
 من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند شوق از علاج و طلب حق بعد از آن که
 یافت و یار و زریان فقدان بشرط آنکه اگر در نیابد معشوق از علاج ساکن شود ولیکن عشق
 همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه زیاده شود و عشق اشتیاق کمال

امر عاج در میل کلی و طلب تمام و عشق مدام بطریق یافت و نایافت یکسان بود و فراق غیبت را گویند
مشرق صفت حیات را گویند در گم شدن شنگ احکام طوابع و لواحق انوار است از حضرت
اسد راده شوخی جنگ استخوانات الهی را گویند با انواع بلاهای ظاهری و باطنی سیان
باریک محاب و وجود سالک و تکیه محاب دیگر نمانده باشد دل بمیل رجوع بود باصل
خود به شعور و آگاهی از اصل و مقصد همچون رجوع طبیعت چون جمادات بطالع اربعه
که به اختیار مایل اند اصل را و همچو رجوع عناصر باصل احوال متابعت او امر است نیل
دوستی حتی بود با وجود طلب و وحدت جمالی ظاهر کردن کمالات معشوقست بهجت زیادت
رغبت و طلب جلال ظاهر کردن بزرگی معشوق است از بهجت استغنا از عاشق و نفی غرور
عاشق و اثبات چپارگی او و بزرگی معشوق شکل وجود حق تعالی را گویند شمایک امتزاج
جملیات و جلالیات و سرعت روا کردن عقل عالم نیز را گویند وصال مقام وحدت
را گویند مع اسد سر او بهر کاهل بطی السیر بود این گاه باشد که سبب دانستن طریق باشد
سالک را و کمال سالک باشد و اینچنین سیر الملک مکمل سیر مای بود که بر بهجت محتاج نبود
و گاه باشد که بسبب تقصیر سالک بود محل آرام و تکلیف بود نقل کشف معانی و اسرار را گویند
سبیل غلبه احوال ولی را گویند که شرح و ترح باشد گلی نتیجه عمل را گویند لب لعل
بطون کلام را گویند در هم قسم آلت دریافتن را گویند در آرام محل تجلیات که از عالمیان
پوشیده بود حاکم او امر شرع که بر سالک جاری دارند تظلم استعانت بیرون ست بجزرت
الهی از شر شیطان و نفس المارده از تقصیر خود نسیم باوید آورد رعایت بود بام محل تجلیات را گویند چشم بصیری
را گویند شرب خام عیش منزع را گویند جام احوال بود اسلام متابعت دین
بود و اعمال متابعت و آم مقادیر به اختیاری را گویند سلام درود و محبت بود

پیام او امر و نواهی که خلایق بآن استئصال نمایند غم بیند و اندوه و محنت و طلب معشوق را
گویند سیم تصفیه نفسی و باطنی بود سیم موقف بود خشم طو صفات قهری را گویند
بر خود سیم پرورش سالک (نون) کین تسط صفات قهری بود تا خشن ایقان اتیان
اتنی بود آستان اعمال و عبادت بود مهر بیان صفت ربوبیت را گویند جانان صفت
قیومی که جمله موجودات قیام بدو دارد و اگر از اضابطه موجودات پیوسته نشود قیام عالم
ممکن نه بود و این اعتقاد است که را گویند که از مقام تفرقه سر بر زند میا بآن و قلیع طریق
را گویند فروختن ترک تدبیر و اجتهاد بود گردن کردن سیم وجود است حکم مقادیر و ترک
تدبیر و اجتهاد بدل کردن عدول بود از چپ به راست و برعکس و برعکس و برعکس و برعکس
محو کردن احوال ماضیه از نظر باطن ترک کردن قطع اعمال از هر چیز خاصستن
قصود و غایت بود نشستن یکپسته بود رفتن عروج بود از عالم سفلی به سوی آبدان
رجعت بود به عالم بشریه از عالم ارواح یا از استغراق و سرگردن عالم ملکوت بود برون
عالم ملک تا بستان مقام معرفت بود درستان مقام کشف بود بستان محل
کش و گیاهی صفت باطت عام تر از آنکه مخصوص بود در میان نور بود که از
غایت تصفیه و ریاضت حصول شده بود و بار آن نزول رحمت بود آب روان فرح
دل بود پایی کو فتن تو اجد دست ترون محافظ و مراقب اوقات بود چهره گلگونه
تجلیات که در غیر راده بود در خواب و یابیداری یا به عالم بخودی لبش کمرین کام
منزل که انبسیار را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد لب شیرین کلام بیواسطه
بشرط و ارک و شعور در آن صفت تشکلی و همان شیرین صفت تشکلی بطریق تقدس
خارج از فهم و فهم انسانی سخن اشارت و انبیا الهی بود سخن شیرین مطلقات

الهی بود انبیاء را بواسطه وحی و اولیاء را بواسطه الهام و در سخن مباحثات و اسرار و اشارات
 الهی در ماده و غیر ماده محسوس و معقول گویند هر سخن اشارت واضح را گویند و ماده و غیر
 ماده معقول و محسوس زبان اسرار الهی بود زبان شیرین امر را گویند که
 موافق تقدیر باشد میان سابقه که در میان طالب و مطلوب مانده باشد از سیر
 و مقام حجاب موی میان نظر سالک به قطع محبت از خود و غیره حسین جمیعت کمال
 مشوقست سلطان جریان احوال بر عاشق چنانچه عادت اوست بحسب ان التفات
 بغیر حق از درون و بیرون پیر متخان اشارت به مرشد محقق کلیه احزان و وقت خزن بود
 میدان مقام شهوت را گویند چو گمان تقدیر جمیع امور بطریق صبر و وقار
 فغان ظاهر کردن احوال درون مردن طرف دور اندکی از حضرت حق
 ساربان راه نمای بود ایمان مقدار و آتش بود حسن جمیعت کمالات را گویند
 (دوام آرزو میل است باصل خود باندک آگاهی و علم بعضی از اصل و مقصد گیسو طریق
 طلب را گویند سیر و علوم مرتبه بود کمان ابرو و حسن سقوط بر سالک بسبب تقصیر
 و باز بحکم عنایت ساقط نکردن از درجه مقام جفت ابرو و سقوط سالک از درجه مقام بسبب
 کردن تقصیر و باز نقص او بحکم جلیب و عنایت و ببقای و درجه که بود طاق ابرو و اہمال کردن
 است در سقوط سالک از درجه مقام بسبب تقصیر گذاشتن را در ان نشو و ترقی بود شست
 برداشتن خرد را گویند که از تقصیر در وجود آمده بود و صفای حضور عاشق و مشوق
 جستجو خرد را کردی را گویند از هر طرف که باشد گفتگو کتاب محبت انگیز باز و اہمال
 شیب است (۵) کرشمه التفات بود شیوہ اندک جذبہ الهی که گاہ باشد و گاہ نہ
 کہ موجب عنبر و روغفلت نہ بود خانہ خودی بود کُشہ ماہیت الهی بود بیرون از ادراک

کافه عالمیان دستگاه حصول جمیع صفات کمال با وجود قدرت بر هر صفتی حجاب نصف
 شدن به صفات کمالات دیده اطلاع آتی بود و قهر افعال اعمال است هر سالک را
 سرگودهر اجماع حکمت آتی تیسر قهر افعال ناکردن سالک سرگودهر چشم آهسته
 ستر کردن آتی تفصیلات سالک را از عین سالک و لیکن آگاه کردن سالک را از تفصیل
 که کرده باشد و از آن نیز که از غیبه و سبزه عین مسرت بود و شراب پخت
 عیشش صرف بود و شراب خانه عالم ملکوت بود و میخانه عالم لاهوت بود و میکره
 قدم مناجات بود و چشم خانه غلبات و مهبط غلبات که از عالم دل است ماده عشق
 و تکیه ضعیف بود و درین عوام را نیز بود و مجسمه اسرار و مقامات و احوال
 بود که در سلوک از سالک پوشیده بود و شبانگاه ملکه شدن احوال بود و توبه باز
 گشتن از چیز ناقص بسوی کمال زکوة ترک و ایشار بود و کعبه مقام وصول
 حشره صلاحیت را گویند و صورت سلامت سجاده سر باطن را گویند یعنی
 هر نفس در آن باشد لاکه نتیجه معارف بود که مشاهد کنند شکوفه علو مرتبه بود
 بنفشه تکیه را گویند که قوت ادراک در آن نه کنند ترانه آیین محبت را گویند
 چهره تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد بحال سیاه عالم غیب خط سیاه غیب الغیب
 سلسله اعتصام خلایق سینه صفت عالم الهیت را گویند و هدیه ولایت بود که هر نوع باشد
 از اجتناب و اصطفا و بوسه و خند و قبولی کیفیت کلام را علمی و عملی و تصویری و سنوی و نمکده
 مقام ستوری و دوی و دیده و وجود ستار بود آه علامت کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود
 موانع که میان عاشق و معشوق بود دی مستوری تقدیس برتری رد کردن اعمال عبودا
 سرگشتی مخالف ارادت و مراد سالک بود توانائی صفت فاعل مختار را گویند تنهائی

صفت قماری چنانکه مقتضای آتی بود توانگر می حصول کمالات منواری احاطت و
 استیلائی آتی بود آشنائی تسلط و قید ربوبیت بمخامسات کلیتاً و جزئیتاً چون تسلط
 خالصه بخلوقی بیگانگی اشتغال عالم اله که هیچ وجه مماثلت و شباهت ندارد گوی مقام عبادت
 و لکشی صفت فاعلی در مقام آتش در دل جان افترای صفت باقی ابدی بود که
 فاعلی را بدور راه نه بود موی ظاهر هویت یسینی وجود که همه کس را بهسرت او علم
 حاصل است و باور راه نه پیشانی ظهور اسرار آتی چشم خماری ستر کردن تقصیر سالک
 را گویند لیکن کشف آن پر از باب کمال که از واکمل و اعلی و اجلی باشد تحت غلبات عشق
 با وجود اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواص را باشد ساقی شراب رساننده
 بود یعنی مفیض اسرار آتی در دل صراحتی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع صفات
 درونی و بیرونی را و آن سکر اول است نیم مستی آگاهی در استغراق و نظر داشتن
 بر استغراق هشیاری اتفاقات از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را و این صحوالت
 زنده گی قطع نظیر از انواع اعمال در طاعت لا ابالی پاک ز داشتن از هر نوع که
 باشد پیش آید گویند کند حسب جمعی محاذی را گویند عیوقی مسافرت را گویند
 ز روی صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال لطف را گویند باقی
 کلام را قیاس کنند باین رنگها که گفته شد از هر قبیل که باشد تا وایل از ان گیرند
 سپیدی بیک رنگی را گویند بوجه تمام کند که بودی تخیل محبت را گویند بوی آگاهی
 از مساعداً و پیوستگی دل را گویند ز نای پیام محبوب روی مرآت تجلیات
 را گویند ماه روی تجلیات در ماده و تشبیه در خواب یا در حالت بخود می باشد گوی
 مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان تقدیر آتی بیماری قسوت و از علاج درونی را گویند

زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را
گویند حشرانی تصرفات و تدبیرات عقل را گویند بهیوشی مقام طمش بود و یوانگی طعنه
احکام عشق را گویند بهیوشی استهلاک ظاهری و باطنی بستدگی مقام تکلیف آزادی
مقام حیرت بی توانی ناتوانی بود فقیری عدم اختیار که علم و عمل از او سلب بود
دوری شعور بعارف کیفیات عالم نفسانه و قائل آنرا گویند کاهلی بطی البیور پاری
توجه خالص که از اعمال امید ثواب نه داشته باشد سردی بر نفس گرمی حرارت
محبوب را گویند بیداری عالم صحیح پاکبازی توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد
نه علوم مرتبه - انتی -

خانه الطبع

الحمد لله که رساله سماع مولفه مادی طریقت و دین و رهنمای شریعت متین سالک جاده
طاعت خدا عاشق جناب محمد مصطفی اصل الله علیه وآله و اصحابه اجمعین جناب مولانا و
مقتدانا حاجی حافظ محمود بخش صاحب چشتی صابری اکبر آبادی بصحت تمام باہتمام
سید اسحاق علی و شیخ نصیر الدین احمدی تبار نخب ۸ ماه ربیع الاول ۱۳۵۱ هجری نبوی
در مطبع لامع النور شهر اگره محله گلاب خانه بزبور طبع فرین گشته مطبوع طبابع خلافت

تمت بالسخن

۸۲۹۸



استمداد

مخدرات سر پرده ہای قرآنی

چہ و لب بند کہ دل می بزند پنهانی

عارفان اسرار معرفت الہی و طالبان آثار حقیقت رسالت پناہی کو فرودہ ہو کہ ورین ایام سعادت
 لایام ایک کلام مجید بطرز جدید ہمارے مطبع میں زیر طبع ہے جسکی کہ فی زمانہ ہر اہل اسلام کو
 رئیس ضرورت ہے وہ یہ کہ متن میں عمدہ با محاورہ اُردو ترجمہ مولانا شاہ عبدالقادر صاحب
 رحمۃ اللہ کا ہے اور حاشیہ پر تفسیر منختہ الجلیل اُردو ترجمہ معالم التنزیل کا درج ہے
 جسکو اسوہ علماء زمان جناب مولانا الفضل اولانا مولوی مفتی عزیز الرحمن صاحب دیوبندی نے
 عربی سے بالاستیعاب با محاورہ ترجمہ کیا ہے واضح ہو کہ تفسیر معالم التنزیل کو امام ہمام
 محی السنن بغوی رحمۃ اللہ علیہ نے تصنیف کیا ہے حق یہ ہے کہ جو قول مصنف موصوف
 نے متعلق تفسیر لکھے ہیں وہ بسند متصل رسول مقبول صلعم سے روایت کئے ہیں یا اقوال
 فسرین معتبرین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین وائمہ دین رضوان اللہ علیہم اجمعین سے نقل
 کئے ہیں ناظر کو دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ مصنف ممدوح نے کیسے کیسے مضامین جو کہ کلام
 الہی و احادیث نبوی سے متعلق ہیں بیان فرمائے ہیں یعنی جس آیت کا ذکر کسی طریق سے
 حدیث میں وارد ہے اُسکو اُسکے موقع مناسب پر ایسا صحیح نقل فرمایا ہے کہ جسکی تصدیق
 ملاحظہ قرآن مجید ہوگی قطع نظر علم تفسیر تو بنفسہ ایک مجموعہ علوم کا ہے کیونکہ اوس سے حالات
 ہم ماضیہ فی قص عبرت افزا و ردخالفین و احوال بعث و نشر و کوائف مختلفہ و نیز اختلاف ادیان و ترکیب
 دین و طب روحانی و علامات کفر و ایمان و عقائد و اعمال و عبادت و ریاضت و ترغیب جنت

و تریب و رزخ و غیر ہم جزو کل معلوم ہوتے ہیں غرض کہ تفسیر ہذا فوائد حکمت و قواعد علوم و منافع
 اقسام میں ہے جو اس لئے کہ علم تفسیر شرح اوس کلام پاک کی ہے جو افضل الخایات عالم علوم اولین آخرین عالم
 ہے چنانچہ خود خالق اکبر مالک جن بستر رشا و رشا و فرما تاہی وان من شیء الا عندنا خزائنه و کادرب و کادرب
 یا کس لک فی کتاب مبین بند و نکو خدا سے ملائیو الا و طالب حق کو باطل سے چھڑائیو الا اس زیاد
 کسی کا کلام نہیں کہولہ تعالیٰ۔ ذلک الکتاب کادرب فیہ تدبیر مہاش و معاد میں بے بدل
 و تفریق امر و عرف نہی عن المنکر میں بے مثل نسخہ کی میاں تو یہ ہے صحیفہ کاملہ بے بہا ہی تو یہ ہے الحق
 اس میں سب و جوہر بیان ہاتھ آتا ہے لاشک اس مخزن سے وہ کوہ اقیان نکلتا ہے کہ طالب صراط
 مستقیم کو طلب جب دنیا و اقیما سے مستغنی کرتا ہے ہو و ایکہ من لم یغن بالقلم فلیس مستقام
 ایک شراہ ہے غناء ظاہری و باطنی کا۔ غرض کہ شائقین تفاسیر و آثار و ناظرین تواریخ و اخبار
 کو ایسا جامع نسخہ کہیں دستیاب ہوگا۔ بوجہ طوالت لیسم بعد کی تفسیر مع شرح لفظ آئین کے
 علیحدہ لکھی جائیگی۔ ہر جیسے میں چار پارے انتشار امد تعالیٰ شائع ہو گئے قیمت چار پاروں کی
 مع محصول ڈاک ایک روپیہ مقرر ہے جو صاحب خریدار ہوں و نکو مکمل کلام مجید لینا ہوگا
 ورنہ در صورت نقص کلام الہی گناہ نامتناہی یقین ہے۔ مشترکین کی خدمت میں عرض ہے
 کہ بقت پہونچنے پیکٹ پاروں کے بعد ملاحظہ و صورت خلاف نمونہ ہونے کے واپس فراوین
 فوراً و کا بدل ارسال ہوگا۔ دس جلد کے خریدار کو ایک جلد کمیشن میں دی جائیگی۔ دریافت طلب
 امور کے لئے جوابی کارڈ یا رکٹ آنا جائے۔ ہفت سورہ جل قلم ترجمہ مستحق تفسیر
 اردو مع خواص فوائد شریانی نبھوس و بارگشت غفرین و بازیابی اشیای گمشدہ و کشادگی سخت و مترو
 امراض چھک و باغیر و حصول زیارت حضرت رسول خدا صلم ہر مسلمان کو اسکار کہنا ضروریات سے ہے کاغذ و لائی
 ۱۲ اور دہی ۱۲۔ تاہی نسخہ اس میں حالات ریاست جاوہر و ذکر جنگ ہلک و انگریز و شور و ش

کے فوائد و منافع بیان
 است و کتب و بارہ و
 ل یقین الام سلم
 خود حالات چاہ و لائی
 نزدیک و دور و شہور
 ہما کاغذ و لائی سفید
 منظور الہدی
 شہر و شہر و لائی
 قیمت ۱۲۔

CALL No. { ۲۹۷۴ } ACC. No. ۸۴۹۸
۲۸ رس

AUTHOR اشرف جہانگیر
TIT رسالہ سماع تشیع و اسلامیت

Acc. No. ۸۴۹۸
Class No. ۲۹۷۴ Book No. ۲۸ رس
Author اشرف جہانگیر
Title رسالہ سماع

THE TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

